

زیبایی‌شناسی طبیعی، هنری و قدسی

مصطفی پورتراب

یکی از تمایلات عالی که از دیرباز با زندگی بشر همراه بوده، صفات مطلوب و دلپذیری است که در میان موجودات عالم در مقابل صفات نامطلوب وجود دارد و باعث انبساط خاطر او می‌شود. مجموعه‌ی این صفات دلپذیر «زیبایی‌شناسی» یا علم‌الجمال را به وجود آورده است. منشأ زیبایی‌شناسی در انسان واکنشی است که در اثر برخورد او با موجودات و صفات برتر آن‌ها به وسیله‌ی دو اندام شنوایی و بینایی حاصل می‌شود. در این راستا، هریک از صفات مطلوب در ذهن انسان، در مقایسه با صفتی نامطلوب قرار می‌گیرد؛ به‌عنوان مثال، احساس زیبایی در مقابل زشتی، پاکی در مقابل ناپاکی و نظم در مقابل بی‌نظمی متجلی می‌شود و هرچند عالم و عامی تاحدی در شناخت و دریافت زیبایی‌ها با یکدیگر اشتراک احساس دارند، شدت و ضعف احساس آن‌ها با یکدیگر یکسان نیست. علت این امر آن است که چون افراد عالم و آگاه نسبت و تناسب و ریزه‌کاری‌های تشکیل‌دهنده‌ی زیبایی‌ها را بیش از افرادی که با این ویژگی‌ها کم‌تر آشنایی دارند درک می‌کنند، در ارزش‌یابی بین آن‌ها اختلاف نظر یا اختلاف سلیقه‌ی بیشتری به وجود می‌آید.

زیبایی‌شناسی که در قرن هجدهم از واژه‌ی یونانی به‌معنای شناخت احساس به وجود آمده، تجلیاتی بدیع در میان موجودات عالم و زیبایی‌هایی است که هنرمندان مختلف با الهام از طبیعت و ایجاد تصرفاتی دلپذیرتر در آن‌ها خلق می‌کنند. زیبایی می‌تواند صوری و مادی یا معنوی باشد و با نظم و ترتیب و هماهنگی یا ملاحظت و ظرافت و یا عظمت و والابودن خود ما را به تحسین و تعجب و شگفتی وادارد. تنوع و تناسب میان اصوات خوش‌آوا، عطر مدهوش‌کننده‌ی گل‌های رنگارنگ، جنه‌ی خوش‌ترکیب و خوش‌رنگ و چهچه پرنندگان، افق بی‌کران، عظمت سلسله‌جبال کوهستان‌ها و بی‌انتهایی امواج اقیانوس – که از زیبایی‌های موجود در طبیعت به شمار می‌روند – و نیز از

خودگذشتگی‌های افراد بشر، نیرومندی پهلوان‌های اسطوره‌ساز و قهرمان، همه و همه، از عوامل سازنده در زیبایی‌شناسی به شمار می‌روند.

هریک از افراد بشر موجودات عالم را از دریچه‌ی چشم خود که نتیجه‌ی شخصیت اخلاقی او است می‌نگرد، در نتیجه‌ی چون عواطف و احساسات و کمال مطلوب هرکس شکل ویژه‌ای به مشهودات و مسموعات حسی او می‌دهند، درک و دریافت زیبایی هر فرد که از زاویه‌ی خاصی با موجودات برخورد می‌کند با فرد دیگر متفاوت است و چون ویژگی‌های موجودات از زاویه‌های گوناگون، زیبایی ویژه‌ی خود را دارند و ضمناً شخصیت و منش مشاهده‌کننده در آن دخالت دارد، هرکس زیبایی موجودات را متناسب با زاویه‌ی دید و نحوه‌ی دریافت خود می‌شنود یا می‌بیند. مثلاً کودکان با این که با واژه‌های قشنگ و زیبا آشنایی دارند و آن‌ها را مرتباً به کار می‌برند، مفهوم واقعی این واژه‌ها را از نظر زیبایی‌شناسی مانند بزرگسالان درک نمی‌کنند؛ به همین ترتیب نقاشی‌هایی را که دارای رنگ‌هایی تند و زننده و نامتجانس‌اند بیشتر دوست دارند و به موسیقی‌هایی توجه دارند که از قالب‌های تند ریتمیک ایجاد شده و بسیار پرسروصدا است. آنان در این راستا به اوزان متناسب و پرمعنا، نسبت و تناسب و تقارن که از معیارهای مهم در علم زیبایی‌شناسی است توجه زیادی ندارند؛ صرف نظر از این که هر کودک بنا به شرایط تربیتی و با توجه به خصوصیات روانی خود ممکن است رنگ‌هایی معین و موسیقی ویژه‌ای را بیش از سایرین دوست داشته باشد.

از سوی دیگر، درک زیبایی در هنر با توجه به فرهنگ‌های گوناگون برای همه کس میسر نیست، زیرا زمان زیادی لازم است تا افراد بیگانه با ظرایف و ویژگی‌های فرهنگ‌های دیگر آشنا شوند و مفاهیم و ظرایف آن‌ها را درک کنند؛ مثلاً یک فرد ایرانی که تاکنون موسیقی ویتنامی را شنیده هرگز نمی‌تواند با آن ارتباط برقرار کند و از آن لذت ببرد، همان‌طور که یک فرانسوی یا انگلیسی با شنیدن اشعار و ادبیات ناب چینی به علت عدم آشنایی با ریزه‌کاری‌ها و زیبایی‌های مفهومی موجود در آن زبان، هیچ‌گونه رغبتی به شنیدن آن نخواهد داشت.

از زمان ایجاد علم زیبایی‌شناسی، فلاسفه و حکمای بزرگ نظرات گوناگونی درباره‌ی ساختار آن ارائه کرده‌اند. ابتدا نظریات افلاطون و پیروان وی به این صورت مطرح شد: در جهان ما زیبایی مطلق وجود ندارد، زیرا هر موجود علاوه بر زیبایی دارای نواقصی است و چون هر دسته از امور عالم، حقیقت واحد یا نمونه‌ی کاملی در عالم معقولات دارند به‌ناچار باید تصویری را که از قبل، از عالم معقولات به‌عنوان «خیر مطلق» به‌هنگام تولد با خود همراه داریم برای سنجش درجات زیبایی به کار ببریم. نواقصی که به‌تدریج در این نظریه‌ی قدیمی احساس شد این بود که این نظریه (در مورد نمونه‌های کامل در عالم معقولات که «مثل افلاطون» نام دارد) به‌هیچ وجه قابل اثبات نیست. به‌علاوه معلوم نیست این «نمونه‌ی کامل» چگونه است و آیا کیفیات مربوط به زیبایی می‌تواند قابل انطباق به اصل واحدی باشد؛ و اگر هست چگونه می‌توان در هنرهای گوناگون از آن استفاده کرد. نظر دیگر مربوط به فِکِنِر، دانشمند آلمانی، است که زیبایی را نتیجه‌ی تجربه و استفاده از نظر اکثریت می‌داند و معتقد است که زیبایی از «وحدت در کثرت» به وجود می‌آید. پیروی از این نظریه

نیز که «روش تجربی» نام دارد، همیشه با واقعیت منطبق نمی‌شود زیرا نظر اکثریت در مورد زیبایی در هنر را به علت عدم آشنایی آنان با واقعیت‌های آن نمی‌توان معتبر دانست. بعضی دیگر لذت و خوشی را معیار زیبایی می‌دانند و تصور می‌کنند که هرگونه خوشی زیبایی و هر رنجی زشتی است. این نظریه نیز موافق با واقعیت نیست، زیرا بعضی از حرکات زشت ممکن است شادی آور، و بعضی از داستان‌ها یا نمایش‌نامه‌های باارزش هنری مانند *اُتلو و هملت* که از اهمیت بسیاری در هنر و زیبایی برخوردارند می‌توانند حزن‌انگیز باشند.

بعضی از زیباشناسان می‌گویند: هنرمند کسی است که فقط زیبایی خلق می‌کند و آن را در قالب‌های ویژه‌ای مانند غزل، قصیده، و ... در شعر، یا سونات و سمفونی در موسیقی جلوه‌گر می‌سازد نه آن که هدفش آموختن اخلاقیات و روشن کردن حقیقت باشد. برخی دیگر نیز معتقدند که هنر باید فقط به دنبال اهداف اخلاقی برود. به نظر می‌رسد که این نظریات نیز تاحدی اغراق‌آمیز است؛ زیرا منظور غایی هنرمند متعالی، خلق زیبایی‌های جاودانی است تا بتواند فضیلت و تقوی و سایر مزایای اخلاقی را - که پایه و اساس زندگی اجتماعی انسان است - همراه با خلاقیت‌های بدیع و زیبای هنری به مردم القا کند و روح انسان را از پلیدی‌هایی که روزبه‌روز در جهان گسترده‌تر می‌شوند برهاند و بشر را به کمال لایتناهی سوق دهد.

چگونگی تأثیر زیبایی در افراد بشر متفاوت است، زیرا زیبایی مطلوب هر فرد بیدارگر اندیشه‌ها، هیجانات، و احساسات آن فرد است، و باریک‌ترین و ظریف‌ترین رشته‌های وجود او را متأثر می‌سازد. فرد زیبایی‌شناس معمولاً در برخورد با زیبایی‌ها از خود می‌پرسد که آیا این موجود زیبا تحرکی روانی در او به وجود آورده است یا نه. این‌گونه روان‌کاوی می‌تواند در روشن کردن نخستین داورهای او یاری‌دهنده باشد. به این ترتیب شاید زودتر و بهتر به این نتیجه برسد که هنر مورد نظر برایش لذت‌بخش هست یا نه. البته اگر این لذت به آسانی به وجود آید، نباید به عنوان انگاره‌ی ارزش آن اثر دانسته شود بلکه ممکن است این امر در اثر برخورد با تعدادی از شیوه‌های پیش پا افتاده و پرجذبه‌ای باشد که در زمانی کوتاه اندیشه‌ی او را متوجه عوامل مجازی زیبایی - و نه عوامل حقیقی آن - کند.

در میان هنرهای زیبا مناسبت‌هایی با زندگی انسان نیز وجود دارد که منظور از آن مناسبت‌ها مظاهر اخلاقی و اجتماعی است. این مظاهر یا طبیعی است که در طبیعت در اختیار بشر قرار دارد، یا تصرفاتی در طبیعت به نام هنر است که به وسیله‌ی هنرمندان خلق می‌شود. این افراد می‌توانند حتی زشتی‌ها را نیز با ابداعات خود به زیبایی تبدیل کنند. همین توانایی و خلاقیت‌ها باعث شده است تا هنرهای زیبا به وجود آیند. البته تقلید صرف از طبیعت به هیچ وجه پسندیده نیست چون هنرمند را اسیر طبیعت کرده و از ارزش هنری او می‌کاهد. به منظور احتراز از این نقیصه، هنرمندان با گزینش الگوهای کوچک و متنوعی از طبیعت، و با دست‌کاری و ترکیب آن‌ها قالب‌های بدیعی برای خلق هنر خود ایجاد می‌کنند. از آنجا که آفرینش برای هنرمندان نیازی ضروری و اجتناب‌ناپذیر برای بیان نیازهای روحی، و از قوه به فعل درآوردن اندیشه‌ها و تخیلات ذهنی آن‌هاست، هنرمندان با ایجاد و

خلق ایده‌های بدیع و اختلاط و ترکیب آن ایده‌ها با هم، و نیز با استفاده از راهکارهایی برای ایجاد تنوع در آن ایده‌ها، آثار خود را به صورت هنرهایی ماندنی خلق می‌کنند که یگانگی (وحدت) در میان اجزاء سازنده‌ی آن‌ها قابل احساس است. این یگانگی که در اثر تعادل و تناسب به وجود می‌آید و در واقع اصول ساختاری به شمار می‌رود، در اثر تکرار الگوهای زیبا به صورتی متنوع است که در هنرهای مختلف به انحاء گوناگون جلوه‌گر می‌شود.

در هنر موسیقی این تکرارها به صورت همانند، پی‌آیند، و تقلید و تکرار با تغییر و تکرار با گسترش و قرینه‌ای جلوه‌گر شده و تنوع لازم را به وجود می‌آورند. در هنرهای گرافیک معمولاً تصویر یک شکل را که در صفحه‌ی مقابل آن به صورتی متقابل یا وارونه منعکس شده به کار می‌گیرند. میان زیبایی و اخلاق که راهنمای بشر در زندگی است نیز رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد به طوری که بعضی از علما این دو را لازم و ملزوم یکدیگر دانسته‌اند. بعضی از آن‌ها هنر را تابع اخلاق دانسته و می‌گویند: هر اخلاق نیک لزوماً زیباست و برخی عقیده دارند که هرگونه زیبایی به‌ناچار انسان را به سوی اخلاقیات نیک هدایت می‌کند. در هنر ادبیات، زیبایی را با استفاده از ابزار فصاحت و بلاغت ایجاد می‌کنند تا به وسیله‌ی آن‌ها موجب انبساط حال خواننده و شنونده شوند و او را به شوق واداشته یا از ارتکاب به اعمال نادرست و نازیبا برحذر دارند. آن‌ها عقیده دارند کلامی که عاری از فصاحت باشد در شنونده مؤثر نمی‌افتد. البته فصاحت الفاظ در اثر استعداد فطری و ذوق فراوان شاعر یا نویسنده، و بلاغت نیز در اثر توانایی او در کاربرد مطلوب معانی و مفاهیم خارق‌العاده و زیبای کلام حاصل می‌شود. صنایع بدیعی و آرایش سخن که شامل زیبایی‌های لفظی مانند تسجیع، ترصیع، لف و نشر، تجنیس، تضمین، اعناب، ردالقفیه، ردالفجر علی‌الصدر، ردالصدر علی‌الفجر، موشح و ملون است و صنایع معنوی شامل تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز، ایهام، مطابقه، مراعات نظیر، براعت استعمال، حسن طلب، حشو، قلب، تمثیل، لُغز، معما، حسن مقطع، و حسن مطلع است باعث ایجاد زیبایی در ادبیات است. در همین راستا علم عروض نیز درباره‌ی اوزان و ارکان باعث به وجود آمدن فرم‌های گوناگون شعری مانند رباعی، دوبیتی، غزل، قصیده، مثنوی، ترجیع‌بند و ترکیب، مسقط، و مستزاد شده است.

هنر که نماینده‌ی توانایی‌های بالقوه‌ی انسان است گاهی به صورت بالفعل مظهر آداب و رسوم مذهبی نیز قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال، در معماری‌های مذهبی مجموعه‌ای از هنرهای تزئینی مشاهده می‌شود که هنرمندان بزرگ با استفاده از الگوهای مربوط به مذهب در ساختمان کلیساها و مساجد به کار برده و باعث شگفتی شده‌اند. در هنرهای به کار رفته در این کلیساها و مساجد جذابیتی الهی به چشم می‌خورد که علاقه‌مندان و معتقدان مذهبی را بیش از پیش فریفته‌ی عظمت الهی کرده و آن‌ها را به سوی این زیبایی‌ها می‌کشاند و نمونه‌ی بسیار کوچکی از قدرت پروردگار عالم را به آن‌ها نشان می‌دهد. این امر نیز نمونه‌ای از شاهکارهای هنرمندان بزرگ است که هنر خود را با ایجاد زیبایی‌های متعالی و بدیع در خدمت به خداوند می‌گذارند. در این راستا هنرمند از میان افکار و عقاید مذهبی و الهی آنچه را که برای تجلی و نمایش زیبایی‌ها به صورت بالقوه در خود دارد در این

راه به فعل درمی‌آورد و آن‌ها را جاودانه می‌سازد.

درباره‌ی زیبایی‌شناسی تاکنون عقاید متفاوت فراوانی ابراز شده است که از میان آن‌ها عقاید یکی از فلاسفه‌ی ایتالیایی دور از واقعیت نیست. بندتو کروچه یکی از زیبایی‌شناسان بزرگ عصر جدید است که احساس واقعی زیبایی را در نفس زیبایی می‌داند. به عقیده‌ی او احساس زیبایی باید خالص بوده و هیچ‌گونه وابستگی مربوط به نفع شخصی نباید در این احساس دخالت داشته باشد. این زیبایی‌شناس برای روشن کردن موضوع، مثال ساده‌ای را مطرح کرده است:

فرض کنید در یکی از شب‌ها، در شروع فصل زمستان، برف فراوانی تمام تپه‌ها و زمین‌های مسطح را پوشانده است. در این شب، با فاصله‌های متفاوت زمانی، یک شاعر و یک جوان دلدادگی اسکی و یک کشاورز (که محصولاتش را برف پوشانده است) با گذشتن از این صحنه می‌گویند: «چه برف قشنگی!» کروچه عقیده دارد که در اینجا جوان دلدادگی اسکی و کشاورز هیچ‌کدام مفهوم زیبایی را به اندازه‌ی شاعر درک نکرده‌اند. چون در میان آن‌ها اسکی‌باز بازی مطلوبش و کشاورز نیز محافظت محصولش از سرما آن‌ها را وادار به تحسین کرده است. بنابراین در اینجا تنها شاعر است که با دیدن این منظره – که هیچ‌گونه نفعی برایش متصور نبوده – احساس خالص زیبایی را درک کرده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني